

# «شباباش» درباره واژه

## اشاره

در درس «کیش مهر»، کلمه «شباباش» به کار رفته است. در پایان کتاب ادبیات پیش‌دانشگاهی، این کلمه را مترادف و مخفف «شادباش» تعریف کرده‌اند و ما در این نوشتار، آن را تغییر یافته «شاه باش» دانسته‌ایم.

**کلیدواژه‌ها:** شباباش، شادباش، شاه باش

درس یازدهم کتاب ادبیات پیش‌دانشگاهی (عمومی)، شعری از علامه طباطبایی است. بیت زیر از آن شعر است:

«پهران که شباباش بیزد سپهر به دامان گلشن زرگبارها»

(زبان و ادبیات پیش‌دانشگاهی، ۱۳۹۱: ۴۶)

در آخر کتاب، واژه «شباباش» چنین تعریف شده است:

«شباباش: شادباش، طلا یا پولی است که بر سر عروس یا داماد ریزند» (همان: ۱۴۷).

به نظر راقم این سطور، با تأمل در لغت «شباباش» درمی‌یابیم که این کلمه تغییر یافته «شاه باش» بوده است، نه «شادباش».

البته به این نظر هم که واژه مذکور مخفف «شاه باش» است، در فرهنگ آندراج اشاره شده است. ر.ک. (آندراج، ذیل لغت شاباش).

در تعریف لغت «شباباش»، دو کلمه نقش کلیدی دارند: داماد و سر.

تکواژ «شا» در کلمه «شباباش»، مخفف «شاه» است که همانندش را در کلمات زیر می‌بینیم:

«شازده: شاه زاده» (معین، ذیل لغت شازده)  
«شاسپریم: شاه اسپرغم» (معین، ذیل لغت شاسپریم)

## دکتر علی اصغر فیروزنیا

بجنورد

«شاهکار = شاکار: کار بزرگ و نمایان» (معین، ذیل لغت شاهکار)

باید توجه داشت که «شاه» در قدیم به معنای «داماد» هم بوده است. هنوز کلمه مرکب «شاه داماد» از همان کاربرد باقی مانده است. احتمالاً مهجور شدن معنای یادشده، مانع شناخت دقیق ریشه کلمه مورد بحث گردیده است.

سنایی در بیتی از یک قصیده خود می‌گوید:

«سر زلف عروسان را چو برگ نسترن بایی رخ گلرنگ شاهان را به رنگ زعفران بینی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۸۳)

«شاهان: جمع شاه در اینجا به معنای داماد است» (همان: ۴۸۳).

استاد محمد معین نیز در تعریف واژه «شاه»، «داماد» را ذکر کرده است (ر.ک معین، ذیل لغت شاه).

تکواژ «باش» در لغت شاباش، لغت ترکی به معنای «سر» است که در تعاریف لغت «شباباش» نقش محوری دارد.

«شباباش: زری که در جشن عروسی بر سر عروس و داماد نثار کنند» (معین، ذیل لغت شاباش).

محمد علی جمال‌زاده تعریف دیگری برای آن آورده است که در این تعریف هم، داماد و سر نقش برجسته‌ای دارند:

«آن پولی است که در مجالس عیش و سرور، مطربان در هنگام رقص و بزم‌آرایی از عروس و داماد و خویشاوندان و بستگان آنان گیرند و طرز وصول آن چنان است که نخست سردسته مطربان گوید به سلامتی فلان کس

(عروس، داماد، پدر عروس، مادر داماد و غیره) کف مرتب بزنید!

آن‌گاه رقاصی که مشغول مجلس‌آرایی است، رقص کنان به سوی آن شخص رفته دف و دایره‌زنگی را جلو او می‌گیرد و یا سرش را رقص کنان در دامن او می‌گذارد و چندان تأمل می‌کند تا پولی بدو داده شود. گاه مطربان در این کار اصرار و ابرام فراوان می‌کنند و کار را به رسوایی می‌رسانند و از این روی بعضی کسان هنگام آوردن مطرب حق گرفتن شباش [=شباباش] و شباش کردن را از آن‌ها سلب می‌کنند یا آن را محدود به چند شخص معین می‌سازند» (جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۵۱).

در هر دو تعریف از این کلمه، حالت نثار کردن و پاشیدن مطرح شده و در شعر منقول از علامه نیز این کلمه با مصدر «ریختن» همراه است.

تکواژ ترکی «باش» در کلمه «قزلباش» هم دیده می‌شود:

«قزلباش: [تر. سرخ‌سر]» (معین، ذیل لغت قزلباش).

شکل دیگر از این تکواژ، به صورت «باشی» در برخی کلمات هست:

«پسوند باشی در ترکی به معنی رئیس و سرپرست است؛ مثل فرارش باشی» (ادبیات فارسی ۱، ۱۳۹۰: ۱۳۲)

## نتیجه

کتاب ادبیات پیش‌دانشگاهی، لغت «شباباش» را تغییر یافته واژه «شادباش» دانسته ولی با تأمل در تکواژهای «شاه» و «باش»، درمی‌یابیم که لغت «شباباش» مخفف «شاه باش» بوده است.

## منابع

۱. یارسانسب، محمد و دیگران. (۱۳۹۱). زبان و ادبیات فارسی پیش‌دانشگاهی. چاپ هجدهم. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۲. تاکا، مسعود و دیگران. (۱۳۹۰). ادبیات فارسی ۱. چاپ یازدهم. تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
۳. جمال‌زاده، محمد علی. (۱۳۸۲). فرهنگ لغات عامیانه. چاپ دوم. تهران: سخن.
۴. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). تازیانه‌های سلوک. چاپ دوم. تهران: آگه.
۵. محمدیادشاه (متخلص به شاد). (۱۳۵۵). آندراج. تهران: خیام.
۶. معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.